

چکیده

موضوع این رساله «عنصر شادی و خوشدلی نزد مولانا و شمس تبریزی» است. با توجه به اینکه هم مولانا و هم شمس در جای جای آثار متعدد خود خود جسته و گریخته مخاطب را به شاد بودن توصیه کردند این دیدگاهی اساسی است که این دو عارف بزرگ نگرش مثبتی به شادی و خوشدلی داشته‌اند، علاوه بر این وجود وزن‌های متنوع و شاد، مضمون‌های شادمانه، رقص واژگان و طنین آواها و نواها خصوصاً در غزلیات شمس حاکی از همین نگرش است. لذا در این رساله هدف آن است که با جمع آوری و تحلیل اطلاعاتی که در این خصوص در آثار شمس و مولوی بازتاب یافته، بتوان به مبنای فکری آن در دیدگاه این دو عارف نامدار پی‌برد و پیش زمینه و دلایل آن‌ها را در باب این نگرش خاص درک نمود. همچنین جایگاه این نگرش در فرهنگ ایرانی- اسلامی را دریافت. شادی به عنوان یکی از حالات روحی که بر سالک وارد می‌شود در بین عرفا اهمیت فراوانی دارد. در فرهنگ تاریخی ایران نیز شادی جایگاه ویژه‌ای داشته است.

پس از بررسی آثار مولانا و نیز مطالعه مقالات شمس به بررسی دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مشابه و مثبتی که این دو عارف برجسته در مورد شادی داشتند، پرداخته شد. هر دو غم خوردن را ناپسند شمردند، و هر دو روش‌های مشترکی از جمله سماع و موسیقی و صبر بر تلخی و جور در باب شادی عرضه داشتند. همچنین مستی باده عشق و انتظار وصال را از انگیزه‌های شادی تلقی نمودند و مرگ که در نزد عام عامل مهم قبض است برای مولانا و شمس مهمترین عامل شادی و بسط به شمار می‌آمد.

واژه‌های کلیدی؛ مولانا، شمس تبریزی، شادی، غم، سماع، موسیقی، مرگ و عشق

فهرست مطالب

صفحه	عنوان چکیده
	فصل اول - مقدمه
۴	۱-۱- سابقه تحقیق.....
۴	۲-۱- روش تحقیق.....
۵	۳-۱- منابع اصلی.....
۵	۴-۱- اهداف اصلی طرح.....
۵	۵-۱- ارائه فرضیات.....
	فصل دوم - کلیات
۶	۱-۲- تعریف شادی و اهمیت آن نزد عرفان.....
۱۱	۲-۲- عرفان و تصوف.....
۱۲	۳-۲- تعریف برخی اصطلاحات عرفانی مرتبط با شادی.....
۱۵	۴-۲- شادی تاریخ فرهنگ ایران
۱۶	۵-۲- شادی در فرهنگ اسلامی.....
۱۹	۶-۲- شادی نزد عارفان.....
۲۰	۷-۲- شرح حال شمس تبریزی.....
۲۱	۸-۲- شرح حال مولانا.....
۲۳	۹-۲- ارتباط شمس با مولانا.....
	فصل سوم
۲۵	شادی و خوشدلی نزد شمس
	۱-۳- انگیزه‌های شادی نزد شمس
۲۵	۱-۱-۳- خوشی روح.....
۲۶	۲-۱-۳- مرگ و اشتیاق برای آن.....

- ۳-۱-۳- مهر و محبت ۲۷
- ۳-۱-۴- سماع ۲۷
- ۳-۱-۵- نماز ۲۸
- ۳-۱-۶- بهشت ۲۸
- ۳-۱-۷- امید ۲۹

۳-۲- دیدگاه‌های شمس درباره‌ی شادی

- ۳-۲-۱- خوف و غم برای اهل دنیا ۳۰
- ۳-۲-۲- خوشدلی اهل دنیا به نفاق ۳۱
- ۳-۲-۳- تفاوت غم و شادی نزد افراد مختلف ۳۱
- ۳-۲-۴- ارتباط خوشی با حیات ۳۲
- ۳-۲-۵- جایگاه شادی و غم ۳۳
- ۳-۲-۶- ارتباط شادی، انشراح صدر و بسط ۳۳
- ۳-۲-۷- هنر شاد بودن ۳۴
- ۳-۲-۸- خوشی در نزد دوستان ۳۵
- ۳-۲-۹- ملازمت غم و شادی ۳۵
- ۳-۲-۱۰- شادی به دست خداست ۳۶

فصل چهارم

- شادی نزد مولانا ۳۷

۴-۱- عوامل و انگیزه‌های شادی نزد مولانا

- ۴-۱-۱- مرگ ۳۸
- ۴-۱-۲- امید ۴۲
- ۴-۱-۳- تجلی حضور معشوق یا انتظار وصال ۴۴
- ۴-۱-۴- عشق ۴۸

۴-۲- روش‌های مولانا برای حفظ حالت خوشی

- ۴-۲-۱- رقص و سماع ۶۰
- ۴-۲-۲- موسیقی ۷۱
- ۴-۲-۱- توازن کلام از رهگذر تکرار ۷۲
- ۴-۲-۲- هماهنگی وزن و عاطفه ۷۴
- ۴-۲-۳- بهشت و دورخ ۸۱
- ۴-۲-۴- مستی از باده عشق ۸۱
- ۴-۲-۵- تحمل و صبر بر جور و تلخی ۸۵

۴-۳- دیدگاه‌های مولانا درباره‌ی شادی

- ۴-۳-۱- محکوم کردن غم ۸۸
- ۴-۳-۲- عاقبت غم‌ها ۹۱
- ۴-۳-۳- جایگاه شادی و غم ۹۴

- ۹۶.....مقایسه اندوه و شادی طبیعی با معنوی.....۴-۳-۴
- ۹۷.....رنج و اندوه عظیم.....۴-۳-۴-۱
- ۹۸.....عاقبت خوشی‌ها.....۴-۳-۴-۲
- ۹۹.....اندوه‌های بیهوده.....۴-۳-۴-۳
- ۱۰۰.....پارادوکس غم و شادی.....۴-۳-۵
- ۱۰۳.....شادی دست خداست.....۴-۳-۶
- ۱۰۴.....شادی جزای شادی و غم جزای غم.....۴-۳-۷
- ۱۰۵.....توصیه مولانا برای شاد زیستن.....۴-۴
- ۱۰۷.....مباحث پایانی و نتیجه‌گیری.....
- ۱۰۹.....منابع و مأخذ.....
- ۱۱۳.....پیوست‌ها.....

فصل اول - مقدمه

۱-۱ - سابقه تحقیق

تاکنون کسی راجع به « عنصر شادی و خوشدلی نزد شمس و مولانا » تحقیق مستقلی انجام نداده است. البته آقای فریتس مایر در کتاب حقیقت و افسانه پیرامون زندگی ابوسعید ابوالخیر در فصل‌هایی از آن به مسئله‌ی شادی و خوشدلی در مشرب ابوسعید و نظر دیگر مشایخ و عرفا درباره‌ی شادی و حالات وجد و سرور و همچنین عواملی که موجب ایجاد آن می‌شود پرداخته است، و همچنین دکتر محمد علی موحد در کتاب شمس تبریزی هم در فصلی تحت عنوان جهان شادمانه‌ی شمس درباره‌ی تأثیر شمس بر مولانا در زمینه شادی بیکران و سرور و بهجت بی‌منتهایی که فضای شعر مولانا را پر می‌کند و دلیل این شادی را گشادگی اندرون یا لطف و روشنی و فراخی دل می‌داند؛ و درباره‌ی شادی و خوشدلی نزد شمس تبریز به طور خلاصه اشاراتی را آورده است. ولی همان‌طور که گفته شد در خصوص این موضوع تحقیق مبسوط مستقل و بایسته‌ای صورت نگرفته است.

۱-۲ - روش تحقیق

روش کار در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. ابتدا مروری کوتاه اما عمیق و تحلیلی داریم بر تاریخچه‌ی غم و شادی در عرفان و تصوف اسلامی و چگونگی رواج آن در بین عرفا اما محور اصلی درباره‌ی آثار شمس و مولانا می‌باشد. چرا که دنیای شمس و مولانا دنیای شادی و خوشدلی است. اینکه مقالات شمس قبل از آثار مولوی برای خواندن برگزیده شد به دلیل تقدم زمانی آن و تأثیر و نفوذ شمس و اندیشه‌ی او بر مولانا است.

در فصل دوم ابتدا مروری کوتاه بر زندگی شمس و چگونگی برخورد او با مولانا خواهیم داشت، و بعد در فصل سوم به عوامل و انگیزه‌های شادی در نزد شمس تبریزی می‌پردازیم. در این فصل کوشش شده است تا این عوامل با شاهد مثال‌هایی از مقالات شمس تبریزی همراه شود تا با شناخت بیشتری از این عارف نامی، دیدگاه‌های او را در زمینه شادی و خوشدلی بررسی کنیم در فصل چهارم همان روش فصل سوم را در خصوص آثار مولانا بررسی کرده‌ایم؛ چرا که معتقدیم که تفکر مولانا درباره‌ی شادی بسط یافته‌ی تفکر شمس تبریزی است. با تأمل در آثار مولانا در می‌یابیم او اگر چه در نوع تفکر خود، اعتقاد به قبض و بسط به صورت توأمان داشته است ولی غزلیات شمس اثریست که به ندرت نشانه‌های غم و اندوه در آن مشاهده می‌شود. بلکه غالب فضای عرفانی این کتاب، سرشار از تفکر شادی‌گرایی و نظریه بسط عرفانی است. در غزلیات شمس به

مواردی برمی‌خوریم که باز خورد تفکر بسط و شادی‌گرایی مولاناست. همچنین عوامل شادی و روش‌هایی که مولانا برای حفظ حالات خوشی از آن بهره برده است، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۳- منابع تحقیق

منابع اصلی این تحقیق، آثار مولانا و شمس تبریزی است. در بررسی شادی و خوشدلی نزد شمس تبریزی منبع اصلی ما مقالات او است که تنها اثر بازمانده از این عارف بزرگ است، و در بررسی شادی و خوشدلی نزد مولانا هم، مثنوی و غزلیات شمس و همچنین فیه ما فیه بیش از سایر منابع مورد استفاده قرار گرفته است؛ و از دیگر آثار اصلی در این زمینه، کتاب حقیقت و افسانه از فریتس مایر در زمینه پیشینه عنصر شادی و خوشدلی نزد عارفان قبل، جایگاه شادی در فرهنگ اسلامی، مورد استفاده قرار گرفت. همچنین کتاب شمس تبریزی از محمد علی موحد در زمینه شناخت شمس و ارتباط او با مولانا که بخوبی برخی از مجهولات ذهن ما را بر طرف ساخت؛ و در فصلی تحت عنوان (جهان شادمانه شمس) دریچه‌ای از دنیای پر از شور و شادی شمس را بر روی ما گشود. همچنین کتاب شکوه شمس از آنه‌ماری شیمل جلوه‌های ویژه‌ای از زندگی مولانا و شخصیت و افکار او را، به گونه‌ای تازه و نو ارائه می‌دهد که در زمینه شناخت مولانا بهره‌ی وافری از آن برده شد.

۱-۴- اهداف اصلی طرح:

اهداف اصلی ما در این تحقیق عبارتند از:

- ۱- بررسی دیدگاه‌های شمس و مولانا درباره خوشدلی و شادمانی
- ۲- جایگاه شادمانی و خوشدلی نزد مشایخ گذشته
- ۳- ریشه‌ها و بنیان‌های فرهنگی دیدگاه مولوی و شمس نسبت به عنصر شادی و خوشدلی
- ۴- بررسی چگونگی تأثیر شمس بر مولانا در این زمینه
- ۵- بررسی ارتباط شادی و خوشدلی با دیگر حالات و مقامات عرفانی (قبض و بسط)

۱-۵- ارائه فرضیات :

فرضیات در این تحقیق عبارتند از:

- ۱- نگرش شمس و مولانا نسبت به شادی و خوشدلی، نگرش مثبت است اما مطلق نیست.
- ۲- نگرش مولانا متأثر از نگرش شمس تبریزی است.
- ۳- نگرش مولانا و شمس درباره شادی و خوشدلی در فرهنگ اسلامی و مخصوصاً در میان عرفا مسبوق به سابقه است.

فصل دوم - کلیات

« شادی بهترین چیزهاست، آن قدر اهمیت دارد
که سایر چیزها تنها برای کسب آن هستند.»
«ارسطو»

۲-۱- تعریف شادی و اهمیت آن نزد عارفان

در تعریف لغوی شادی در لغت نامه دهخدا آمده است: « شادی مترادف است با : شادمانی، خوشحالی، بهجت - استبهاج- بشاشت. مسرت. نشاط - طرب- ارتیاح. وجد. انبساط. خوشدلی. رامش مقابل اندوه و غم. مقابل سوگ و مقابل تیمار» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل کلمه شادی) در فرهنگ بزرگ سخن نیز اینگونه آمده: « وضع و حالت شاد. خوشحالی و سرور» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل کلمه شادی) و همچنین در فرهنگ فارسی دکتر معین هم تقریباً مشابه معانی فوق آورده شده است: « شاد؛ خوش، خرم، خوشنود، شادمانی، مسرت» (معین، ۱۳۶۲: ذیل کلمه شادی) می‌توان گفت، شادی یک حس مثبت درونی است که از دل انسان سرچشمه می‌گیرد. وقتی انسان نسبت به حوادث اطراف خود احساس آرامش و سرور می‌کند می‌توان این حالت را تعبیر به شادی کرد. در پی هر شادی غم است و در ادامه هر غمی شادی، چرا که تا غم و رنج نباشد شادی مفهومی ندارد.

در نوشته‌های روان‌شناسی مطالب زیادی راجع به شادی وجود دارد. هیجان شادی بعضی اوقات کم و بیش با هیجان عشق به یک معنی به کار رفته است. اگر چه احساس عشق به طور قطع با شادی نیز همراه است، ولیکن بسیاری از توصیفات مربوط به عشق از نظر روان‌شناسی و فلسفه، ادبیات، جامعه‌شناسی، بیولوژی نشانگر این مطلب است که در احساس عشق، پیچیدگی و ظرافت بیشتری وجود دارد تا در احساس شادی. یکی از مهم‌ترین و آشکارترین وجوه تمایز بین احساس عشق و شادی این است که، شادی احساس زودگذر و موقتی و عشق حالتی دیرپاست. هیجان شادی همیشه به عنوان احساسی بسیار زودگذر است. از طرف دیگر هیچ کس نمی‌تواند این ادعا را جدی بگیرد که کسی برای مدت چند دقیقه عاشق شده باشد. دیگر این که عشق نسبت به شادی پیچیدگی‌های بیشتری دارد. می‌توان وجود شادی را بدون عشق تصور کرد ولی عشق بدون شادی ممکن نیست. از این دیدگاه می‌توان گفت که شادی ممکن است به عنوان جزئی از عشق آن هم جزئی از اجزای متعدد عشق تلقی شود. (ر.ک. پلاچیک، ۱۳۶۵: ۱۱۰-۱۰۹)

شادی و خرسندی حالتی درونی است که از آرامش خاطر و رضایت باطن حکایت دارد و ما همیشه برای بدست آوردنش نهایت سعی و کوشش خود را به کار می‌گیریم. این حق ماست که شاد باشیم. ما برای شاد زیستن زاده شده‌ایم. آقای مهدی بهادری نژاد در کتاب شادی و زندگی این‌گونه بیان می‌کند که « افراد مختلف تعاریفی مختلفی از شادی دارند و سرور و خرسندی خود را مرهون چیزهای کاملاً متفاوتی می‌دانند ولی به نظر من اکثر مردم توافق دارند که شادی آرامش خاطر و رضایت باطن است. شادی آن کیفیت زندگی است که همه آرزوی یافتنش را دارند و هر کسی می‌داند که از آن برخوردار است یا نه.» (بهادری نژاد، ۱۳۷۸: ۳۲) گاه از شادی به سرور و گاه به بهجت و لذت تعبیر نموده‌اند تعاریف متفاوتی از شادی و سرور از گذشتگان به دست ما رسیده از جمله تعریف فلسفی آن از ناصر خسرو قبادیانی در کتاب جامع الحکمتین است که در نوع خود جالب می‌باشد او شادی را جوهر عقل معرفی می‌کند. دلیل ناصر خسرو این است که در بین حیوانات فقط انسان است که می‌خندد و از آنجا که تفاوت حیوان با انسان در عقل است. پس شادی جوهر عقل است چرا که خنده به انسان اختصاص یافته پس می‌تواند گواهی باشد برای اینکه نهایت شادی برای عقل است. (ر.ک. قبادیانی مروزی، ۱۳۶۳: ۱۱۶-۱۱۷) نشان همین تعریف ناصر خسرو را می‌توان در آثار شمس تبریزی و عارفان دیگر هم یافت. با این تفاوت که علم حقیقی آن‌ها علمی است که بعد از تصفیه نفس و از طریق شهود عرفانی حاصل می‌شود. فردی که از این چنین علمی بهره‌مند باشد، عالم حقیقی، مومن و عالم حق است. شمس تبریزی آنجا که درباره علم لدنی و بندگانی که از آن برخوردارند سخن می‌گوید به این نکته اشاره می‌کند که: « عالم حق را فراخنایی است، بسطی بی‌پایان و عظیم» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۱۳۰/۲) درباره مومن بهره‌مند از شهود می‌گوید: « مومن سرگردان نیست، مومن آن است که حضرت نقاب برانداخته است، پرده برگرفته است، مقصود خود بدید، بندگی می‌کند، عیان در عیان لذتی از عین او درمی‌یابد.» (همان، ۳۰/۱)

نجم‌الدین رازی که فصل هفتم از باب سوم کتاب مرصاد العباد را به موضوع « تصفیه دل بر قانون طریقت» تخصیص داده است، ظهور شادی حقیقی را مصادف با وقتی می‌داند که همه صفات ذمیمه از دل پاک شده باشد و بارگاه دل « جمال صمدیت را شاید، بلکه مشروقه آفتاب جمال احدیت را زبید» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۰۷) در چنین وضعیتی است که به قول نجم‌الدین: « دل که عاشق سوخته دیرینه است و چون یعقوب ساکن بیت الاحزان سینه است، دیده به جمال یوسف روشن خواهد کرد، و بیت‌الاحزان را به جمال یوسفی گلشن خواهد گردانید، و از غم به شادی و از محنت به دولت خواهد رسید.» (همان، ۲۰۸-۲۰۷) البته غم و شادی چیزی نیست که منوط و منحصر به مرحله یا مقام خاصی باشد، بلکه هر لحظه ممکن است یکی از این‌ها مهمان دل شود. این که سعدی می‌گوید:

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست

(سعدی، ۱۳۶۳: ۵۴۹)

اشاره به این حقیقت است که غم و شادی هر دو از ناحیه خداوند است و عارفی که این حقیقت را در- می‌یابد از غم رویگردان نیست؛ زیرا غم هم مهمان است و مهمان حبیب خداست. از این گذشته، این مهمان، مهمانی است که خانه دل را برای آمدن شادی آماده می‌کند. بیهوده نیست که مولوی برای بیان همین مطلب از تمثیل مهمان استفاده می‌کند و غم و عشق را مهمان عزیز معرفی می‌کند:

آید اندر سینهات هر روز نیز
زانکه شخص از فکر دارد قدر و جان
کارسازی های شادی می کند
تا درآید شادی نو زاصل خیر
(مولوی، ۱۳۸۴: ۸۱۱-۸۱۰)

هردمی فکری چون مهمان عزیز
فکر را ای جان به جای شخص دان
فکر غم گر راه شادی می زند
خانه می روید به تندی اوز غیر

ابن سینا در نمط هشتم کتاب اشارات و تنبیهات در بیان شادمانی و نیکبختی سخن گفته است. او دربارهٔ سرور و سعادت که برای صاحبان خیر و کمال حاصل می‌گردد بحث کرده و انواع آن را مورد بررسی قرار داده است. وی بر این اعتقاد بوده که شادمانی هم مانند ادراک دارای مراتب چهارگانه‌ی حسی و تخیلی و توهمی و تعقلی است که کامل‌ترین نوع آن سعادت و شادمانی تعقلی است. (ر.ک. ابوعلی سینا، ۱۳۶۳: ۴۱۳)

همانا در ذهن مردم عامی‌خوشی برتر همان خوشی‌های حسی است و به جز آن خوشی‌ها ناچیز است، و همه آن‌ها خیالاتی غیر واقعی هستند و هرگاه بر مردان بخشنده و بزرگواری لذت یک بخشش پیش آید آن را بر لذت‌های حیوانی رجحان می‌دهند؛ همان لذتی که مورد رقابت مردم قرار گرفته است و در آن دیگران را بر خود مقدم می‌دارند. در حالی که سمت بخشش می‌شتابند و یا این که گاهی نفس انسان باشرافت‌گرسنگی را و تشنگی را در برابر حفظ آبرو خوار می‌شمارد. پس روشن است که لذت‌های باطنی بر لذت‌های حسی برتری دارند. این خصوصیت نه تنها در بین خردمندان که در بین حیوانات بی‌زبان نیز هست. وقتی برخی حیوانات شیرده بچه‌های خود را بر خود مقدم دانسته و در حمایت از آن بیشتر از حمایت از خود، خود را به خطر می‌افکنند. (ر.ک. همان: ۴۱۵-۴۱۴) پس می‌توان گفت لذت‌های باطنی بسیار باارزش‌تر از لذت‌های حسی است. و کسانی که لذت و نیکبختی و شادمانی را فقط لذت‌های حسی می‌دانند و بقیه لذت‌ها را انکار می‌کنند سخت در اشتباه‌اند. حکما معمولاً در تعاریف خود از شادی و غم تعبیر به لذت و درد نموده‌اند. ابن‌سینا دربارهٔ تعریف لذت و غم می‌گوید: «لذت در حقیقت دریافتن و رسیدن به چیزی است، از آن جهت که پیش دریافت کننده کمال و خیر است. رنج و درد دریافتن و رسیدن به چیزی است که پیش دریافت کننده آفت و شر است.» (همان: ۴۱۷) اینجا ابن‌سینا در بیان تعریف لذت و درد سخن از خیر و شر به میان می‌آورد و خیرات را نسبت به سه قوهٔ شهوت و غضب و عقل می‌سنجد. پیش قوهٔ شهوت خیر در خوراک و پوشاک مناسب است. در پیش قوهٔ غضب خیر چیرگی و پیروزی محسوب می‌گردد. اما در پیش قوهٔ عقل نظری خیر شناختن حق از باطل و پیش عقل عملی، شناختن زیبایی و جمال خیر محسوب می‌گردد. (ر.ک. همان: ۴۱۸) پس بهترین نوع لذت را می‌توان همین لذت عقلی بیان کرد چرا که دریافت‌های حسی محدودند اما دریافت‌های عقلی نامتناهی و نامحدود است و ابن‌سینا نیز علت برتری لذت عقلی بر لذت حسی را در سه مورد بررسی نموده است: «۱- لذات حسی تغییرپذیر و دگرگون‌شدنی و غیرثابت‌اند، در صورتی که لذات عقلی ثابت و تغییرناپذیر است. ۲- لذات عقلی به متابعت از ادراکات خود به کنه معقولات و اشیا تعلق دارد، در صورتی که لذات حسی به ظواهر اشیا است. ۳- لذات حسی محصور و معدود است، در صورتی که لذات عقلی نامحدود و بی‌نهایت است.» (همان: ۴۲۵) پس لذت‌های عقلی برتر از لذت‌های حسی است و در نتیجه آلام عقلی نیز برتر از دردهای حسی است. ابن‌سینا در فصل هشتم کتاب اشارات در بیان بهجت و شادمانی عشاق چنین می‌نویسد: بزرگترین شادمانی نسبت به چیزی همان شادمانی واجب نخستین نسبت به ذات خویش است زیرا که دریافت او از همه چیزها از جهت آنکه کامل‌تر از همه چیزهاست، شدیدتر است و به این سبب از طبیعت

امکان و نیستی برکنار است. بعد از عشق واجب تعالی، عشق و شادمانی جواهر عقلی است که به ذات واجب شادمانند و از جهت آنکه به ذات واجب شادمانند به ذات خود نیز شادمانند. بعد از این دو مرتبه، مرتبه عاشقان مشتاق است و آنان از آن جهت که عشاقند، به چیزی دست می‌یابند، پس لذت می‌برند و از آن جهت که مشتاقند اصناف آنان را رنجی خواهد بود و این رنج چون از طرف اوست، رنج لذت‌بخشی است. (رک. همان: ۴۲۷)

لذت مربوط به نفس است اما شادی در ارتباط با جان و روح انسان است. پس شادی چیزی فراتر از لذت است. شادی عرفا با روح و جان‌شان سرشته شده است. در کتاب معراج السعاده برترین لذت‌ها و شادی‌ها محبت خداوند در حق بندگان است. انسان جامع چند قوه است و برای هر قوه‌ای لذتی است. اما شادی و نشاط به خاطر محبت است که از جان و روح انسان سرچشمه می‌گیرد. کسانی که خداوند را دوست دارند برای هیچ یک از امور دنیوی که از دست می‌دهند اندوهگین و محزون نمی‌شوند و در مصیبت‌ها و غم‌ها ناله و زاری نمی‌کنند و اگر همه دنیا را هم به او دهند شاد نمی‌گردند بلکه شادی و فرح او به محبوب خویش است و بس. اگر کسی به سرحد کمال برسد دیگر از هیچ امری اندوهناک نمی‌گردد حتی اگر دنیا و نعمت‌های آن متعلق به او باشد و به یکباره بر باد رود، چرا که شادی او به چیزی است که زوال ندارد. (رک. نراقی، ۱۳۸۳: ۷۱۲-۷۰۹) پس محبت خداوند و قرب به حق بالاترین شادی است و با هیچ لذتی قابل مقایسه نیست و می‌توان این محبت خداوند را همان شادی حقیقی دانست که مولانا و سایر عرفا از آن یاد کرده‌اند چرا که هم منبع آن نامحدود است و هم این که این شادمانی زوال ندارد و محل آن جان و روح انسان است. بر عکس لذت‌های نفسانی که هم منبع آن محدود است و هم آنی و زودگذر است؛ و همگی این لذت‌ها مربوط به نفس و بدن انسان است.

بدیهی است که دلخوشی‌ها و لذت بردن‌ها، در ارتباط با درجات ادراک اشخاص، متفاوت و مختلف است. یکی به آنجا رسد که در برابر معشوق و معبود، بر همه چیز دست افشاند و خط بطلان می‌کشد. یکی هم در آن مرتبه باشد که جز لذات شکم و شهوت، لذتی نشناسد، و جز اصطبل و علف هدفی نداشته باشد و « بر اساس همین نسبت لذت است که ابن‌سینا، بی‌خبران از بهجت‌ها و لذت‌های معنوی را معذور می‌دارد و می‌گوید: واسطه قرار دهنده حق، قابل ترحم و دلسوزی است، زیرا که او لذت آن ابتهاج و خرسندی خاطر را - که از دیدار حق به عارف دست می‌دهد نچشیده است تا گرامیش دارد و ارجش نهد. بلکه سروکارش با لذت‌های ناقص و مبتذل است.» (یثربی، ۱۳۶۶: ۲۴۵-۲۴۴) در نزد عارفان، لذت که مربوط به جسم و نفس انسان می‌باشد اما اگر در ارتباط با روح و جان انسان باشد شادی محسوب می‌گردد. مولانا هم بر این اعتقاد است که فقط در سایه دولت عشق می‌توان طعم لذت واقعی را چشید؛ و او به لذت‌های مادی و مبتذل بی‌توجه است و به دنبال خنده و شادی است که در سایه عشق به معشوق ازلی به انسان دست می‌دهد:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۳۹)

شادمانی همیشه با خنده همراه نیست، چرا که شادی به صورت‌های گوناگونی بروز می‌کند که گاه خنده یک شکلی از آن محسوب می‌شود. « شادمانی و نشاط، همه انواع و مراتب ضعیف و شدید خود را نمی‌تواند در خنده‌ای که در صورت منعکس می‌شود نمودار بسازد. انعکاس خنده در صورت نهایی دارد که نمی‌تواند از آن تجاوز نماید، در صورتیکه انواع شادی از نظر عوامل و هیجانات درونی نهایی ندارد و انگهی همه شادی‌ها

اگرچه موجب شکفتگی روح می‌شود، ولی خنده‌آور نیست. وقتی که انسان به یک مادی می‌رسد یا یک دانش پژوه به حل یک مجهول علمی نائل می‌گردد، درست است که روحش شکوفان می‌شود، ولی این شکوفا شدن مستلزم خنده نیست.» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۵۴)

بعضی از روانشناسان شخصیت و وراثت را عامل اساسی در شادی می‌دانند و معتقدند شخصیت افراد بیش از عوامل دیگر در تعیین سطح شادی آنها اهمیت دارد. برخی از مردم به خاطر منش و شخصیت خود رویدادهای زندگی را مثبت و خوش‌بینانه تفسیر می‌کنند در حالی که عده‌ای دیگر در واکنش‌های خود نسبت به رویدادها، ذاتاً منفی و بدبینانه برخورد می‌کنند. درست است که شخصیت و وراثت در میزان شادی مؤثر است اما نمی‌توان آن را تنها عامل دانست زیرا دیگران هم با هرگونه شخصیتی که دارند می‌توانند بر اندوه و ماتم چیره گردند و شادی را در آغوش بگیرند. (ر.ک. بهادری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۲۶) با این حال این بدان معنا نیست که تجربه‌ی شادی دائمی وجود ندارد، بلکه تا جایی که به سلوک عارفان مربوط می‌شود، شادی‌های موقت که زوال‌پذیرند ملازم با حال‌اند، و شادی دائمی شادی است که ملازم مقام باشد. چنانکه شادایی که در گفته‌ی نجم‌الدین رازی وصف شد باید از این جنس باشد. سهروردی در رساله‌ی صفیر سیمرغ، در اشاره به همین نوع شادی است که می‌نویسد: «مادام که مرد به معرفت شاد شود، هنوز قاصر است و آن را نیز از جمله‌ی شرک خفی گیرند، بلکه آن وقت به کمال رسد که معرفت نیز در معروف گم کند، که هر کس به معرفت شاد شود و به معروف نیز، همچنان است که مقصد دو ساخته است، مجرد آن وقت باشد که در معروف از سر معرفت برخیزد.» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۳۲۴)

بعضی شادی و نشاط را مربوط به باطن می‌دانند و معتقدند اگر انسان در باطن شاد و سرخوش باشد در ناگوارترین شرایط هم شادمانی خود را حفظ می‌کند اما اگر در درون غمگین و افسرده باشد شادترین موقعیت‌ها نمی‌تواند تأثیری در روحیه او به وجود آورد؛ و شمس تبریزی نیز معتقد است که درون او شاد است و هیچ چیز در این جهان قادر نیست که این شادی را به غم مبدل کند.

شادی در مقابل غم قرار دارد. یعنی دو حالت متضاد هستند که مولانا و شمس هر دو اعتقاد دارند که این نشاط و رنج در پی یکدیگر می‌آیند از آنجا که هر زمان از شادی سخنی گفته‌اند بلافاصله به غم هم اشاره کرده‌اند یا اینکه غم خوردن را محکوم نموده‌اند. لازم است که به تضاد این دو هم اشاره‌ای شود. غم با عشق و شادی تضادی ذاتی دارد. «داروین در مقاله‌ای نوشت که، غم و شادی خصوصیات متضادی را از خود بروز می‌دهند. تمامی حالات یک فرد خوشحال درست متضاد آن حالتی است که یک فرد غمگین از خود بروز می‌دهد. در همه‌ی هیجان‌های نشاط‌آفرین، ابروان، پلک‌ها، سوراخ‌های بینی و گوشه‌های دهان بالا کشیده می‌شوند، اما در هیجان‌های ملال‌آور عکس این حالات اتفاق می‌افتد. در حالت شادی، صورت پهن و در حالت اندوه، صورت کشیده می‌شود. این عقیده که اندوه و شادی ماهیتی متضاد دارند به طرق گوناگون بیان شده است به عنوان مثال در ضرب‌المثل‌ها گفته می‌شود؛ (بعد از شای مفرط، نوبت غم می‌رسد).» (پلاچیک، ۱۳۶۵: ۱۱۱) و این عقیده در دیدگاه مولانا هم به خوبی انعکاس یافته است. که تا طعم غم چشیده نشود رسیدن به شادی میسر نگردد. آنگونه که در کلیات شمس آمده است:

از پی غم یقین همه شادی است و از پی شادی تو غمناکی است

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۲۴)

دلیل غم و اندوه ما خودمان هستیم همان طور که شاد بودن ما هم پاداش تصمیمات درست ما در زندگی است. در کتاب‌های روانشناسی بسیار به این موضوع اهمیت داده شده است. از جمله در کتاب آندرو ماتیوز تحت عنوان (خوب چون زندگی و شاداب چون طبیعت) آمده است. که اگر ما ناشاد و غمگین هستیم، بیشتر بخاطر این است که زندگانی راه، آن گونه که می‌خواهیم بر وفق مراد نیست. زندگی کاری به این کار ندارد که توقعات ما از آن چیست و یا چگونه باید باشد و اینکه چطور می‌بایست خود را شاد و خوشحال نگه داریم. شاد بودن نتیجه و ثمره تصمیم ماست. بعضی چنان زندگی می‌کنند که گویا روزی به (شادمانی) خواهند رسید. برخی معتقدند که زندگی همه شادی است و میزان غم و شادی ما بسته به میزان درک ما از زندگی است و معتقدند که غم و اندوه ما نتیجه حرص و آز و خودخواهی ما در زندگی است که سلامت روانی ما را دچار مشکل می‌سازد. (ر.ک. ماتیوز، ۱۳۷۰: ۹۰)

از نظر فلسفی و از نظر بزرگان و دانشمندان و فلاسفه و روانشناسان واقعی زندگی سراسر زیبایی و شیرینی و شادکامی است. و میزان رنج و آسایش آدمی درست با میزان عقل و دانش واقعیش ارتباط دارد به این معنی که روان سالم بزرگترین پاداشش در دوران زندگی سلامت و آسایش است. آری در تمام دوران زندگی شادی و امید و موفقیت و خوشی و نشاط است که به آدمی ارزانی شده منتها آدمی گرفتار بیماری‌های روانی چون؛ حرص و آز یا خودپسندی - خودخواهی - خودنمائی و انتقام جوئی و امثال آن می‌گردد و فرشته آزادی از برش می‌گریزد و او را به حرمان دچار می‌سازد و در حقیقت باید گفت آنها که غم می‌خورند غم فرار این فرشته زیبا و دوست داشتنی است که آزارشان می‌دهد نه غم روزگار. غمی در دنیا موجود نیست و آنچه هست شادی و نشاط است لذت و کامروائی است و اگر آدمی با نفس خود بسازد و بخصوص بداند که چه می‌خواهد و برای بدست آوردن آن چه باید بکند خیلی زود به تمام اهداف و آرزوهای خود خواهد رسید، و شاهد مقصود را در آغوش خواهد گرفت - منتها دودلی و شک و تردید در انتخاب مقصود است که آدمی را از مسیر مستقیم همیشه دور می‌کند و روز به روز از هدفش فاصله می‌گیرد و این دوری از هدف به رنج و ناکامی می‌کشد. (ر.ک. پریور، ۱۳۷۰: ۴۳) پس غم و درد نتیجه اعمال ما و انتخاب اشتباه ماست. اگر درست انتخاب کنیم هرگز دچار غم و اندوه نمی‌شویم. پس باید شک و دودلی را از درون خود پاک نماییم تا به شادی و آرامش و لذتی که خداوند برای ما قرار داده برسیم.

۲-۲- عرفان و تصوف:

از آنجایی که مقصود ما بررسی شادی و خوشدلی نزد دو عارف گرانقدر یعنی شمس تبریزی و مولانا است و مولانا خود صاحب مکتبی به نام مولویه است. شادی و غم از این لحاظ که به صورت یک حالت روحی بر سالک وارد می‌گردد، بسط و قبض نامیده می‌شود و خوشدلی به عنوان یک مقوله عرفانی در نزد شمس و مولانا مورد توجه قرار گرفته است و تفکر مولانا، تفکر بسط‌گرایی عرفانی است. ضرورت دانستیم که ابتدا به مقوله‌ی عرفان و تصوف به صورت جزئی اشاره‌ای داشته باشیم.

برخی، عرفان و تصوف را مرادف یکدیگر گویند. برخی دیگر، عرفان را جنبه‌ی علمی و ذهنی تصوف می‌دانند و تصوف را جنبه‌ی عملی عرفان. اما بین این دو اصطلاح باید تفاوت گذارد، بدین معنی که عرفان شناخت هستی یا حق و حقیقت است و تصوف، چنانکه جنید گوید: «مردن در خویش است و زنده شدن در خدا». پس تصوف عبارت از طریقه‌ایست آمیخته از فلسفه و مذهب، که به عقیده پیروان این طریقت، یگانه راه

رسیدن به حق است که هدف نهایی تصوف باشد و این وصول به کمال و حق منوط است بر سیرو تفکر و مشاهدات کسی که در این راه قدم می‌نهد تا در پی کوشش و مجاهدت به نحوی اسرارآمیز انسان را به خدا متصل سازد. پایه و اساس تصوف توحید است و بس. (ر.ک. ژوزف، ۱۳۶۶: ۱)

بنابر آنچه گفته شد، تصوف اسلامی در دو روش مشخص تجلی کرده است. یکی منفی، که عبارت است از ریاضت، اعراض از تجملات دنیا، ترک علایق از آنچه زاید بر لازمه‌ی زندگی است. دیگری مثبت، که عبارت است از سلوک، و طی مراحل اخلاص، ایثار خدمت به خلق، تربیت نفس، محبت، اختیار قناعت، کسب معرفت و وصول به مقام عشق الهی. (همان، ۱)

البته ناگفته نماند که به عقیده عرفای اسلامی تصوف و عرفان اسلامی، برگرفته از روح و حقیقت اسلام است. در تعریف عرفان و معرفت، عرفان به معنی معرفت قلبی که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود، آورده شده است. کسی را که واجد مقام عرفان باشد عارف گویند و دانش مبتنی بر عرفان را معرفت می‌خوانند. تصوف به معنی پشمینه‌پوشی است و متصوف کسی را گویند که پشمینه‌پوش و پیرو راه صوفیان باشد. (ر.ک. انصاری، ۱۳۷۵: ۱۳) از نظر عارفان باید قدم در راه گذاشت تا به مقصود رسید و این راه همان طریقت است و مقصود ما همان حقیقت است. حال به چگونگی طریقت می‌پردازیم.

برای رسیدن به این هدف سالک جوینده باید مرحله به مرحله هر یک از مراحل این راه را، که مقامات می‌گویند و پیروان پیش از او طی کرده‌اند، در پیش گیرد تا بتواند به کمال، یعنی وصول به حق، برسد. سالک در پیمودن این راه معنوی نخست باید از پیر یا مرشدی مجرب پیروی و به دستور و ارشاد وی عمل می‌کند تا او را لغزشی پیش نیاید. سالک هنگامی می‌تواند از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر، یعنی از مقامی به مقام دیگر، قدم بگذارد که خصایص آن راه، را درست دریافته و بدان عمل کرده باشد تا بتواند، به تجویز مرشد، در مرحله‌ی بعدی گام بنهد. به عبارت دیگر، رفتار، کردار او و باطن او باید به مرحله‌ای رسیده باشد که پذیرای مقام بالاتر سیر و سلوک باشد. مرشد را به چندین نام خوانند: دلیل، دلیل راه، رهبر، استاد، پیر، شیخ، قطب، ولی. (ر.ک. ژوزف، ۱۳۶۶: ۲) در این مسیر هم سالک هست و هم پیر و مراد. سالک کسی است که تازه می‌خواهد راه را بییماید. اما پیر کسی است که راه را آزموده است و با خطرات آن آشنا گشته و در این راه هدایت و راهنمایی سالکان را بر عهده می‌گیرد. طریق راه و روش است که با نظر درست می‌توان در آن مطلوب را دریافت؛ و به حقیقت رسید.

طریقت؛ به قول خود اهل حقیقت، مراسم و احکام تکلیف شده شرعی است که در آن رخصت و فرصت مکلف راه ندارد، چون رخصت موجب درنگ و سستی در طریق می‌گردد. در عرفان طریقت‌ها گوناگون است. و یکی از این طریقت‌ها طریقت مولویه است. مولویان پیرو جلال‌الدین مولوی هستند، عقیده به وحدت وجود و توجه به سماع و قول و ترانه از مختصات این طریقت است. به خاطر همین اعتقاد و عمل به سماع به آن‌ها « درویشان چرخ‌زن » می‌گویند. (ر.ک. انصاری، ۱۳۷۵: ۱۰۲-۹۹) از آن‌جا که مولوی خود هم عارفی بزرگ و هم به عنوان بنیان‌گذار یک طریقت در عرفان است و بنابراین به مقدمه کوتاهی تحت عنوان (عرفان و تصوف) پرداخته شد.

۲-۳- تعریف برخی از اصطلاحات عرفانی مرتبط با شادی:

از آنجا که شمس و مولوی هم از عارفان نامی و پرآوازه این سرزمین هستند لازم دانستیم مطلبی هر چند مختصر درباره‌ی تصوف بیان نماییم. حال می‌پردازیم به تعریف برخی از اصطلاحات رایج عرفانی که با شادی در ارتباط است:

بسط؛ «در اصطلاح صوفیان واردی است غیبی بر قلب سالک که در آن حالت خود را در انبساط و گشایش و فتوح می‌بیند.» (کی منش، ۱۳۶۶: ۲۳۸)

بسط حالتی است که سالک در آن سرشار از شادمانی و امید است. و مرحله‌ی نهایی بسط همان مستی است که باده را هم مست می‌کند. پس بسط و گشادگی همان طرب و شادی است و عرفان شمس و مولانا عرفان شادی و خوشدلی و بسط‌گرایی است و مولانا از قبض و بسط در دیوان و مثنوی بسیار بهره برده است. رجا؛ «در نزد صوفیه آرامش و سکون قلب است بر حسن وعده، هر که در آینده انتظار نیکوی داشته باشد صاحب رجاست و امیدوار.» (الفاروقی التهانوی، ۱۸۶۲م: ذیل کلمه رجا)

امید شمس به رحمت خداوند است و همچون صالحان و عاشقان و پاکان و در یک کلمه، اولیاءالله به خداوند امیدوار است. امید و رجا که عارفان بسیار از آن سخن گفته‌اند در نزد شمس تبریزی و مولانا یکی از عوامل و انگیزه‌های مهم برای شادی خوشدلی محسوب می‌شود.

خوف؛ «از جمله منازل و مقامات آخرت یکی خوف است. یعنی انزعاج قلب و انسلاخ او از طمأنینت امن به توقع مکروهی ممکن الحصول.» (سجادی، ۱۳۳۹: ذیل کلمه خوف)

خوف و ترس در عرفان شمس جایگاهی ندارد این اصطلاح نقطه مقابل تفکر شمس است چرا که تصوف عشق باید با یأس‌ها و هراس‌ها و ناامیدی‌ها پیکار کند، و از این‌رو به شور، به هیجان، به شادی و به خوشدلی نیازمند است. بنابراین از نظر شمس عشق همه ترس‌ها را از بین می‌برد. شمس اهل دنیا و مادی‌گرایان را لایق سخن خوف و ترس می‌داند.

قبض؛ «قبض و بسط دو مرتبه از مراتب سلوکند، که پس از عبور بنده از حالت خوف و رجا پدید می‌آید. قبض برای عارف به منزله خوف است برای مبتدی، و بسط برای عارف به منزله رجا است برای مبتدی.» (همان؛ ذیل کلمه قبض)

در عرفان در کنار کلمه بسط و گشادگی اندرون به قبض نیز اهمیت داده شده است. و شمس و مولانا هم از این کلمه بهره گرفته و آن را در مقابل کلمه بسط به کار گرفته‌اند. مولانا در مثنوی به قبض نیز پرداخته است و شمس تبریزی نیز قبض را نشانه اهل دنیا دانسته و قلب خویش را شاد و مملو از انبساط می‌داند.

سماع؛ «سماع در لغت به معنی شنودن، شنوایی، آواز و سرود آمده است. در اصطلاح صوفیه، سماع عبارت از وجد و پایکوبی و دست افشانی صوفیان که منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص اجرا کنند.» (ژوزف، ۱۳۶۶: ۵) سماع شعرخوانی همراه با ساز و آواز و حرکات موزون بدنی (پایکوبی و دست افشانی) است که به منظور ایجاد حال و وجد صوفیانه صورت می‌گیرد. در نزد مولانا سماع تدبیری بوده است برای حفظ حالت خوشی و در واقع با شادی ارتباط تنگاتنگی داشته است. از نظر شمس خرقة انداختن به وقت سماع خود مایه ذوق و شادی است.

ذوق یکی از مترادفات شادی است در واقع وقتی شادی به عنوان یکی از حالات عرفانی بر سالک وارد می‌شود ذوق نامیده می‌شود. همان مستی که از چشیدن شراب عشق بوجود می‌آید و یا از استماع کلام معشوق و مشاهده دیدار او و عاشق را به وجد می‌آورد، و در نتیجه می‌توان رابطه بین سماع و ذوق و وجد را

دریافت. مولانا در کلیات و مثنوی در بسیاری از اشعار خویش، به توضیح و تفسیر این اصطلاح پرداخته است از جمله در بیتی از مثنوی آورده است:

ذوق طاعت گشت جوی انگبین
مستی و شوق تو جوی خمر بین
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۹۷)

در کتاب‌های مربوط به عرفان و تصوف نیز تعاریف بسیاری درباره آن آمده است. از جمله؛ « ذوق؛ چشمش، حالت خوشی که در نتیجه تجلی و کشف حاصل گردد، نور معرفتی که حق تعالی از راه تجلی در دل سالک افکند تا بی‌مدد گفته و مکتوبی، حق را از باطل باز شناسد و بعضی گفته‌اند که ذوق ابتدای شرب است و «شرب» را به « وجدان لذت مشاهده که از ارواح و اسرار طاهره روی دهد.» تعریف نموده‌اند و همان‌گونه که بیان شد در خرد صوفیه ذوق عبارت است از « مستی که از چندین شراب عشق مرعاش را دست دهد. شور و شوق که از استماع کلام محبوب و از مشاهده و دیدارش روی آورد و آن عاشق دل‌سوخته در وجد آید و از آن وجوبی خود شود و دامن از دست دهد و محو مطلق گردد، این چنین حالتی را ذوق گویند.» (کی منش، ۱۳۶۶: ۵۶۲)

تعاریف دیگر نیز از ذوق آورده شده است. از جمله در شرح اصطلاحات تصوف از سید صادق گوه‌رین آمده است؛ « ذوق حالتی است که در دل بنده ایجاد شود و او را به جانبی که دل هدایتش کند، بکشاند. این ذوق چاشنی همه اعمال سالک است و بدون اعمال او دارای رونق و صفای باطنی نخواهد بود. ذوق تنها در شادی و خوشی نیست بلکه چه بسیار غم‌ها و سوز و گدازهای سالک که منشأ این ذوق، و در نتیجه علت کشش او به سوی حقایق شود.» (گوه‌رین، ۱۳۸۰: ذیل کلمه ذوق) مولانا در مثنوی از ذوق سخن گفته است و ذوق‌گریه را نیز ستوده است؛

ذوق خنده دیده ای ای خیره خند
ذوق گریه‌بین که هست آن‌کان قند
خنده‌ها در گریه‌ها آمد کتیم
گنج در ویرانه‌ها جو ای سلیم
ذوق در غم هاست پس گم کرده‌اند
آب حیوان را به ظلمت برده‌اند
(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۶۳)

مولانا در کتاب فیه‌مافیه از ذوق می‌گوید: « هیچ طاعتی اظهار نبایستی کردن که همه اظهار ذوق است. و این سخن که تو می‌گویی از بهر آن می‌گویی که ذوق بیاید، پس اگر برنده ذوق است برنده ذوق را مباشرت می‌کنی تا ذوق بیاید.» (مولوی، ۱۳۶۹: ۱۵۵)

در تعریف وجد آمده است: « وجد: خوشی بسیار و سختی ذوق، در اصطلاح واردی است که از حق تعالی بر دل آید و باطن را از هیأت خود بگرداند به احداث وصفی غالب، چون حزنی یا فرحی، و این حالت به دنبال سماع روی می‌دهد. هرگاه موجب حرکتی منظم شود آن حرکت را رقص گویند و اگر حرکتی نامنظم دهد که آن حرکت را اضطراب خوانند.» (سعیدی، ۱۳۸۳: ذیل کلمه وجد) با این که در تصوف از سال‌ها قبل از مولانا سماع به وجود آمده بود اما گویی نام مولانا با سماع به هم آمیخته است. مولانا می‌گوید برای اینکه به وجد بیایم و یا برای وجد زمینه‌چینی کنم به رقص و سماع می‌پردازم. وجد و شور و نشاط در دیوان مولانا همه‌جا با هم به کار رفته است. مولانا مجالس سماع خویش را حاصل همین وجد و شور و نشاط عرفانی بیان کرده است.

سکر: « یعنی مستی، صوفیان گویند سکر عبارت از ترک قیود ظاهری و باطنی و توجه به حق است. سکر به وجهی بر غیب فزونی دارد. زیرا صاحب سکر هرگاه مستوفی سکر نباشد مبسوط است. و گاهی در حالت سکر، یاد اشیاء از دل او می‌رود.» (سجادی، ۱۳۳۹: ذیل کلمه سکر) سکر همان مستی و بی‌خودی است که انسان تعلقات ظاهری و دنیوی را ترک می‌گوید و در حال توجه به حق دچار حالت مستی می‌گردد. مولانا از آن به عنوان یکی از راهکارهای حفظ حالات خوشی یاد کرده است. مستی را برترین حالت خوشی و شادکامی می‌داند؛ و مرتب از این مستی و سرخوشی خود سخن به میان آورده و این حالت را حاصل شراب معنوی و عرفانی می‌داند که از سرچشمه غیب در جان او ریخته می‌شد و از حد گنجایش او افزون بود. در تعریف دیگری از سکر آمده است: « سکر عبارت است از حالت بی‌خودی و سرمستی که هنگام ذکر و یا به علت وارد قلبی و یا مشاهدات عینی و باطنی سالک برای او حاصل می‌شود. که از تمیز نیک و بد و خیر و شر و نفع و ضرر باز می‌ماند.» (گوهرین، ۱۳۸۰: ذیل کلمه سکر) پس سکر آن حالت از حالات عرفانی است که خداوند به هرکس بدهد شور و ذوقی بالاتر از سایر ذوق و شورها می‌یابد و هر کس نمی‌تواند به آن مرحله برسد و مولانا اهل سکر است و بیشتر اشعار خویش را در حالت بی‌خبری و مستی سروده است.

۲-۴- شادی در تاریخ فرهنگ ایران

شادی همیشه در فرهنگ ایرانی جایگاه ارزشمندی داشته است و قبل از اسلام در تاریخ ایران باستان همیشه مورد ستایش پادشاهان هخامنشی بوده است و به عنوان یکی از ارکان زندگی اجتماعی و افکار مذهبی بوده و ایرانیان قدیم بنابر اصول و سنن و آداب زمان و اجرای دستورات مذهبی به خصوص آیین زرتشت کوشش داشته‌اند که از غم و سوگواری دور باشند. به طوری که در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی می‌توان نمونه‌ای از اهمیت شادی و شاد بودن را یافت. یکی از شاخص‌های شادی حفظ کشور بوده است. نمونه‌هایی از این مورد در ترجمه کتیبه‌های تخت جمشید مشهود است؛

« داریوش می‌گوید: اگر چنین فکر کنی که از دیگری نترسم این مردم پارسی را محفوظ دار، اگر مردم پارسی محفوظ باشند از این پس تا دیرترین زمان شادی ناگسستنی از اهورا بر این خاندان سلطنتی فرو خواهد رسید.» (توانگر زمین، ۱۳۸۴: ۱۸)

و یا در کتیبه‌ای دیگر از خشایارشا که باز اهمیت شادی را بازگو می‌کند، در اعتقاد گذشتگان و در نزد ایران باستان شادی آفرینش خداوند است که این خود شاخص دیگری از شادی محسوب می‌شود. نمونه آن در کتیبه خشایارشا آمده است: « خدای بزرگی است اهورا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی برای مردم آفرید، که خشایارشا را شاه کرد یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری.» (همان، ۳۲) همچنین در دین زرتشت به این مطلب اشاره شده است که شادی موهبتی است که اهورا به نیکان عطا می‌کند. آتش در نزد ایران باستان شادی‌بخش بوده است در واقع آتش از جانب اهورا آفریده شده است. هم به نیکان یاری می‌رسانده و هم موجبات شادی آنها را فراهم می‌ساخته است. در کتاب پیام زرتشت آمده است که زرتشت می‌گوید: « ما ای اهورا، خواهان آتش تو می‌باشیم که از پرتو آتش توانا است. آن نیرومند است و آشکارا به نیکان کمک می‌کند و شادی می‌بخشد. ولی ای مزدا، آزار بدخواهان را یکدم از میان بر می‌دارد.» (جعفری، ۱۳۴۶: ۶۴)

جشن‌ها و اعیاد ایران باستان خود نمایانگر اهمیت شادی نزد ایرانیان است. که در این جشن‌ها همه به شادی و سرور می‌پرداختند و هدف از برپایی آن نیز شادی و نشاط بود. از جمله؛ ۱- جشن نوروز یا جشن بهاران که این جشن روز اول فروردین شروع می‌شد؛ و مردم از چند روز قبل از آن خود را برای برگزاری جشن، آماده می‌ساختند و خانه‌ی خود را می‌آراستند سبزه و شیرینی تهیه می‌کردند. به جشن و شادی می‌پرداختند. ۲- جشن مهرگان؛ این عید از اعیاد بزرگ باستان است و علت برپا داشتن این عید هم پیروزی فریدون بر ضحاک به شمار می‌آمد. از اول مهر تا سی روز تمام، جشن‌ها برپا می‌کردند. برای جشن‌های مهرگان ترانه‌های مخصوص وجود داشت که آن‌ها را ترانه‌های مهرگانی می‌خواندند. ۳- جشن سده؛ به مناسبت سپری شدن صد روز از زمستان، جشن سده که به نام جشن پیدایش آتش معروف است برپا می‌گردید. ۴- جشن زایش زرتشت که در روز ششم از ماه فروردین یعنی در خرداد روز، خانواده‌های ایرانی جشن زایش و برگزیده شدن زرتشت را به پیغمبری برگزار می‌کردند و نوشته‌اند که زرتشت در این روز از سوی اهورامزدا به رهبری مردم برگزیده شده است. چندین جشن دیگر نیز در نزد آن‌ها برگزار می‌شد که از جمله جشن‌های گاهان بار و سیرسور و جشن‌های ماهانه از آن جمله بود. در جشن ماهانه ایرانیان باستان سال را به دوازده ماه و هر ماه را به سی روز تقسیم کرده بودند، هر روز از ماه نام یکی از فرشتگان را داشته است از این رو اسم سی فرشته را بر روی سی روز ماه گذاشته بودند که نام روز بیست و یکم «رامش و شادمانی» است. (ر.ک. تاج‌بخش، ۱۳۸۱: ۳۸۱-۳۷۹) این خود اهمیت شادی در نزد ایران باستان را به خوبی روشن می‌نماید. پس شادی در فرهنگ ایرانی دارای جلوه‌های ویژه‌ای بود. یکی این‌که شادی آفرینش خداوند بود که این شاخص به دیدگاه اسلام و همچنین عرفا بسیار نزدیک بود. مولانا و شمس نیز در تفکر و اندیشه خویش بر این سابقه تاریخی شادی در فرهنگ اصیل ایرانی برکنار نبوده‌اند و مولانا در عصری پر از هراس‌ها و ترس و وحشت هولناک حاکم بر جامعه‌ی رو به زوال خویش که مردم را در دنیایی از افسردگی و درد و رنج قرار داده بود. برای فرار از این وحشت و اندوه حاکم بر عصر خویش به سمت خوشدلی و نشاط روی می‌آورد و این خود بازگشتی به سمت فرهنگ اصیل ایرانی بود که بر اثر عواملی در دوران قبل از مولانا و در زمان او، به زوال و انحطاط کشیده شده است. اما نمی‌توان شادی مولانا را برگرفته از شادی موجود در فرهنگ ایرانی دانست. فقط می‌توان گفت که فرهنگ ایرانی در دیدگاه مولانا بی‌تأثیر نبوده است. بر ما بسیار روشن است که تفکر مولانا برگرفته از فرهنگ ناب اسلامی است.

۲-۵- شادی در فرهنگ اسلامی

شادی در فرهنگ اسلامی پایگاه چندان مستحکمی نداشت و تنها در بهشت بود که وعده آن را به انسانها می‌دادند و حتی در نزد مومنان، تا زمانی که در این دنیا به سر می‌بردند، چیزی مشکوک تلقی می‌شد. در این دنیا باید محرومیت و غم و اندوه حکفرما باشد، تا در آن جهان کامرانی و شادکامی نصیب انسان شود. تنها تحت این شرایط خاص و با قید احتیاط و محدودیت‌هایی بود که در این دنیا شادمانی جایز شمرده می‌شد. آن هم حتی الامکان در حد و سطحی که یادآور شادکامی‌هایی نباشد که شعرای مدیحه‌سرا برای ممدوحان خود و دولتمردان مرفه الحال و بی‌قید آرزو می‌کردند. (ر.ک. مایر، ۱۳۷۸: ۱۵۷) در قرآن از کلمه «فرح» به معنای شادی و سرور بسیار یاد شده است در قرآن به شادی اهمیت فراوانی داده شده است. البته نه به شادی بیهوده و عبث بلکه به شادی‌های همراه با اهداف انسانی و الهی و در قرآن دو دسته از آیات به شادی

اختصاص داده شده است. دسته‌ای که مومنان را به شادی دعوت می‌کند و نیز خداوند به شادی از این جهت که فضل و رحمت خداوند به انسان است وعده آن به مومنان داده است و مانند این آیه: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ قَبْدَلِكُمْ فَيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ... بگو که: شما باید منحصرأً به فضل و رحمت خداوند شادمان شوید که آن بهتر و مفیدتر از ثروتی است که بر خود اندوخته می‌کنید» (یونس، آیه ۵۸) همچنین قرآن کریم، زمانی که وعده الهی، مبنی بر نصرت و پیروزی رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس، محقق می‌شود، - می‌فرماید: «... وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ... و در آن روز (که رومیان فاتح شوند) مؤمنان شاد می‌شوند به یاری خداوند». (سوره یونس، آیه ۵۸) بنابراین مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی‌پایان او به این کتاب بزرگ الهی که جامع همه نعمتها است باید خوشنود شوند نه به جمع‌آوری ثروت‌ها و بزرگی مقام‌ها و فزونی قوم و قبیله. بنابراین، شادی‌ها براساس ارزش‌ها و اهداف مقدس؛ قرآن، و پیروزی موحدین بر مشرکین است. دسته‌ی دیگری از آیات قرآن شادی را مذمت نموده؛ و شادی‌های بی‌هوده‌ای که بر اساس ضدارزش‌هاست. در آیات بی‌شماری از شادی‌های این جهان به عنوان یکی از سرگرمی‌های که موجب غفلت بشر است یاد شده است. در این جا به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود: مثلاً در سوره غافر سرگرم شدن به شادی‌ها نشانه قهر خداوند نسبت به کافران بیان شده است؛ « ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض تعبیه الحقّ بما کنتم تَمْرَحُونَ: این (قهر و عذاب شما کافران) بدین سبب است که در دنیا از پس تفریح و (هوسرانی) باطل بودید و دایم به نشاط و شهوت‌پرستی سرگرم شدید» (سوره غافر، آیه ۷۵) خداوند در قرآن هرگاه از شادی سخن گفته بیشتر متوجه شادی‌های سطحی و مادی است که باعث غرور و غفلت مردم نادان است. شادی حقیقی را بیشتر وعده آن در بهشت به مومنان می‌دهد، حتی صریحاً در اشاره به داستان قارون، خداوند می‌فرماید که انسان‌های پر نشاط و مغرور را نمی‌پسندد.

در سخنان گوهر بار امام علی(ع) در نهج البلاغه نیز به شادی و غم اشاره فراوانی شده است. به خصوص اشارات فراوانی درباره آمیختگی شادی و غم آورده است. « لم یکن امرؤ منها فی حبره أعبقته بعدها عبره، و لم یلق من سرائها بطنا إلا منحته من ضرائها ظهراً. و لم تطله فیها دیمه رخاء إلا هتنت علیه مزته بلاء. و حری إذا أصبحت له منتصره و إن جانب منها اعذوذب و احلولی أمر منها جانب فأوبی لاینال امرؤ من غضارتها رغبا إلا أرهفته من نوائبها تعباً، و لایمسی منها فی جناح أمن إلا أصبح علی قوادم خوف: نشد که از آن دلی شاد و لبی خندان شود، و پس از زمانی بس کوتاه، چشمی گریان پی‌آمد آن نباشد؛ هرگاه با شهد خوشی‌ها به کسی روی آورد، بی‌درنگ با شرنگ رنج‌ها روی برتافت. شب‌نمی از رفاه بر بوستانی نشانید، جز آن که از گرفتاری و رنج رگباری سخت بر آن جا ببارید. از دنیا جز این انتظاری نیست که بامدادان یاور انسان باشد و شامگهان چهره‌ای ناشناس بنماید و اگر یک سوی آن به کام شیرین آید، دیگر سوبش تلخ و هلاکت‌آور باشد. هیچ کس از فراوانی آن به میلی نایل نیامد، جز آنکه رنجی از مصیبت‌هایش پی‌آمد شد، و نشد که کسی شام را در آغوش امنیتی باشد، مگر آن که بامدادان با تک‌پره‌های ترس برخورد کند.» (معادخواه، ۱۳۷۲: ذیل کلمه شادی) اینجا به این موضوع اشاره دارد که غم و شادی در پی یکدیگر می‌آید و این دو به هم آمیخته‌اند و هرگز نمی‌توان انتظار شادی را بدون آمدن غم داشت و هرگاه که شادی کام را شیرین کند غم نیز به تلخی می‌کشد. به فرموده آن امام بزرگوار دنیا و شادی‌هایش همچون ماری پر خط و خال انسان را می‌فریبد و هر چه انسان با آن انس بیشتری بگیرد و به شادی‌های دنیوی اعتماد نماید به وضع هراس‌آورتری دچار می‌شود. چرا که شادی دنیا غم به دنبال دارد، این دیدگاه امام علی(ع) در تفکر مولانا و شمس هم انعکاس یافته است.

شادی دو نوع است شادی سطحی و دنیوی، و شادی عمیق و حقیقی و مطلق. در فرهنگ اسلامی هم بدین موضوع اشاره بسیار شده است. در قرآن شواهد بسیاری دال بر تفاوت این دو آمده است. گاهی خداوند شادی را نشانه فضل و کرم خویش می‌داند و بشارت آن را به مؤمنان می‌دهد که این شادی حقیقی و مطلق یا همان شادی به معنای مثبت و مشابه آنچه که مولانا و شمس و دیگر عارفان اسلامی از آن بسیار سخن گفته‌اند. اما آن شادی که خداوند آن را نشانه قهر و عذاب معرفی می‌کند همان شادی سطحی و دنیوی است که نادانان با آن سرگرم و مشغول گشته و از یاد خداوند یا شادی عمیق‌تر غافل شده و روز به روز بر عذاب خویش می‌افزایند. این همان شادی دنیازدگان است که امام علی(ع) هم در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده‌اند: «فسبحان الله ما أغر سرورها، و أظمأریها! و أضحی فیئها... آری، سبحان الله، شادی دنیا چه پرفریب، سیرابی آن چه تشنگی‌زا و سایه‌اش چه سوزان است!...» (معادینخواه، ۱۳۷۲: ذیل کلمه شادی) بخشی از شادی‌ها «ظاهری» و سطحی است؛ مانند تبسم، خنده و گشاده‌رویی که ممکن است از لحاظ زمانی، گذرا و ناپایدار باشند که گاهی به صورت افراطی مطرح می‌شود به طوری که انسان بعد از پایان شادی، در خود احساس ملامت و پشیمانی دارد، لذا این گونه شادی‌های افراطی مورد مذمت اسلام است؛ مانند شادی‌هایی که از سر غفلت و هوسرانی، غرور و تکبر و استهزای دیگران به انسان دست می‌دهد و از این نوع شادی‌ها در فرهنگ متعالی اسلام به عنوان «لهو و لعب» یاد می‌گردد. مولانا و شمس به پیروی از دین مبین اسلام به آیین شادی و خوشدلی حقیقی روی آورده و همواره با شادی‌های سطحی مخالفت داشته‌اند.

کاری که موجب دریافت لذت و دوری از الم و رنج می‌گردد مورد خواست و اراده انسان واقع می‌شود؛ و چیزی که رسیدن به آن لذت‌بخش است مورد علاقه و محبت انسان قرار می‌گیرد. از اینجا رابطه لذت با اراده و محبت روشن می‌گردد. (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۸۴) پس اراده انسان به دنبال دریافت لذت است و از این‌جا می‌توان دریافت که محبت و اراده انسان با لذت و احساس شادی در ارتباط است. همه انسان‌ها به نوعی خواستار شادی و خوشدلی‌اند. مورد دیگری که در ارتباط با شادی و غم مطرح می‌شود اینست که غم‌های کوچک برای رها یافتن از غم و اندوه بزرگ‌تر است و باید آن را تحمل نمود و از شادی‌های کوچک دست کشید برای رسیدن به شادی‌های بزرگ که بر این مسئله در اسلام بسیار تأکید شده است و خداوند مومنان را بشارت می‌دهد که از شادی‌های سطحی این جهان دست کشیده و رنج و اندوه آن را تحمل نمایند تا در آخرت به شادی حقیقی دست یابند که همانا نزدیکی به خداوند و در جوار او به سر بردن بزرگ‌ترین شادی است. «فطرت انسان گواهی می‌دهد که درباره‌ی تراحم لذایذ با آلام و ناخوشی‌ها، درد و رنج مختصر برای رهایی از رنج و ناخوشی بیشتر تحمل می‌گردد و لذت کمتر و محدودتر، فدای لذت بیشتر و پایدارتر می‌شود. بر اساس این اصل فطری باید بکوشیم که گزینه‌هایمان از لذت بیشتر و رنج کمتر برخوردار باشد.» (همان، ۸۲) و مومنان آنقدر شوق رسیدن به شادی حقیقی را دارند که نه تنها از تحمل درد و رنج این جهان خسته نمی‌شوند بلکه به امید رسیدن به شادی حقیقی در همین دنیا نیز احساس شادی و سرور می‌نمایند. «آری، شوق مومن در رسیدن به لذت ابدی چنان قوی است که از همه دشواری‌ها و سختی‌های راه اندکی احساس ناراحتی نمی‌کند، چونان کسی که برای رسیدن به لقای محبوب، همه رنج‌ها و سختی‌ها را بر خویش هموار می‌سازد و خم به ابرو نمی‌آورد، و با این که تحمل اندکی از آنها برای افرادی بی‌انگیزه بسیار دشوار است اما او احساس لذت و سرور نیز می‌کند، چون می‌داند که به لذت والاتر و پایدار می‌رسد.» (همان، ۸۳) این تفکر اسلامی در دیدگاه شمس و مولانا هم انعکاس یافته و بسیار از آن یاد شده است. مولانا صبر و تحمل بر غم و

اندوه را روشی برای حفظ حالات خوشی و شادمانی می‌داند. مولانا معتقد است برای اینکه انسان طعم خوشی و شادکامی را بچشد باید تلخی و جور تحمل نماید و با توجه به مباحث فوق بر ما مسلم می‌باشد که تفکر مولانا و شمس در زمینه شادی و خوشدلی برگرفته از تفکر ناب اسلامی می‌باشد.

۲-۶- شادی در نزد عارفان؛

تصوف در ابتدا که رنگ زهد در آن قوی‌تر بود، میانه‌ای با شادی نداشت و یا حداقل به نحوی که بعداً در مکتب خراسان جایگاهی یافت، نبود. فریتس مایر در اشاره به همین مطلب می‌نویسد: «شادی در فرهنگ اسلامی پایگاه چندان مستحکمی نداشت و تنها در بهشت بود که وعده آن را به انسانها می‌دادند و حتی در نزد مومنان، تا زمانی که در این دنیا به سر می‌بردند، چیزی مشکوک تلقی می‌شد. در این دنیا باید محرومیت و غم و اندوه حکم‌فرما باشد، تا در آن جهان کامرانی و شادکامی نصیب انسان شود». (مایر، ۱۳۷۸: ۱۵۷) او سپس درباره‌ی جایگاه شادی در تاریخ تصوف می‌نویسد: «در نگاهی اجمالی به دوران تصوف کلاسیک تا عصر قشیری، ملاحظه می‌کنیم که شادی در هیچ یک از مقامات عرفانی جایگاه قابل ملاحظه‌ای نداشته است. بعدها نیز نه در مکتب غزالی، عمر سهروردی و دیگران و نه در هیچ یک از کتب صوفیه پایگاه مستحکمی نیافته و فقط یک موقعیت سطحی و گذرا داشته است». (همان، ۱۵۷)

بعدها با ورود کسانی چون ابوسعید ابوالخیر به عرصه عرفان، شادی جایگاه رفیع خود را پیدا کرد و شادی حقیقی از شادی کاذب متمایز شد. در میان صوفیان متقدم، شیخ ابوسعید مقام و موقعیت خاص نسبت به قبض و بسط دارد. ابوسعید اهل بسط و شادی در عرفان است. شمس هم که به گفته افلاکی در مناقب العارفین بعد از خوابی که در آن رسول اکرم (ص) را دیده بود، دیگر از شادی در پوست خود نمی‌گنجید. و بعد این تفکر شادگرایی شمس در مولانا رشد و بسط یافته است. بنابه نظر فریتس مایر مولانا هم پاداش اعمال را به همین دنیا اختصاص می‌دهد و خوشدلی را در روی زمین پاداش شادایی می‌داند که انسان برای هم‌نوع خود ایجاد کرده و اندوه را در این دنیا جزای غمی می‌بیند که انسان برای دیگری فراهم کرده است. (ر.ک، همان، ۳۱۶)

به اعتقاد ابوسعید خوشدلی حقیقی زمانی احساس می‌شود که قلب انسان از کلیه خواسته‌ها و آرزوها تهی شود. در اسرار التوحید آمده است: «ابوسعید هر کجا حالتی خوش به او دست می‌داد دست افشان و پای‌کوبان می‌شد. سماع برای ابوسعید نوعی عبادت تلقی می‌شد و گاه آن را بر نماز هم ترجیح می‌داد.» (محمد بن منور، ۱۳۶۷: ۱۰۲)

شمس هم سرچشمه شادی را درون انسان می‌داند و از نظر او شادی و غم در پی یکدیگر می‌آیند و تا طعم غم و رنج را نکشیم مفهوم شادی را درک نخواهیم کرد. همچنین او معتقد است که دنیای او دنیای شادی است. غم را در دل او جای نیست چرا که خوف و غم برای اهل دنیا و مادیگران است که نهایت خوشی و لذت را در همین دنیای مادی می‌دانند و از درک لذات معنوی ناتوانند. از نظر شمس شادی چون آب لطیف و صاف است که با رویش و حیات و زاینده‌گی همراه است و غم با ماده و فسردگی و پژمردگی همراه است. بنابر نظر فریتس مایر در کتاب حقیقت و افسانه: «مولانا هم پاداش اعمال را به همین دنیا اختصاص داده و خوشدلی را در روی زمین پاداش شادایی می‌داند که انسان برای هم‌نوع خود ایجاد کرده و اندوه را در این دنیا جزای غمی می‌دید که انسان برای دیگری فراهم کرده است.» (مایر، ۱۳۷۸: ۳۱۶)